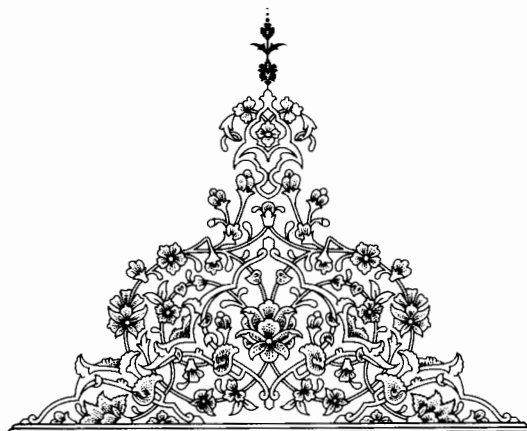




اندیشه‌های اخلاقی حافظ

دکتر اسماعیل حاکمی

علم اخلاق مطالعه در خیر و وظیفه است و آن را علم خیر و شر، و علم تکلیف و وظایف نیز خوانده‌اند. موضوع علم اخلاق، تکلیف و راه رسیدن به سعادت است، و تعیین بهترین طریقه عمل و پسندیده‌ترین طریقه زندگانی غرض و فایده آن می‌باشد.

علم اخلاق را نباید با علم مطالعه اخلاقیات و آداب اشتباه کرد، زیرا علم اخلاقیات به مطالعه رفتار آدمی چنانکه هست می‌پردازد، ولی علم اخلاق به جای مطرح کردن آنچه که هست آنچه را که باید باشد عنوان می‌کند. اخلاق علمی دستوری است، زیرا برای عمل انسان قواعد و دستورهای مقرر می‌دارد.

علم اخلاق به نظری و عملی تقسیم می‌شود. اخلاق نظری، تکلیف و اوصاف عمومی حیات اخلاقی را مطالعه می‌کند. اخلاق عملی وظایف مختلف انسان، مانند وظایف شخص نسبت به خدا و خانواده و جامعه بشری را مورد مطالعه قرار می‌دهد.

انسان باید بر اثر عقیده و عشق به خدا و در نتیجه ترکیه و تربیت نفس و تمرین و ممارست در اعمال صالح ذاتاً تغییر کند و به تدریج تشبه و تقرب به حق پیدا کند و مستحق برخورداری از حیات عالی و جاودان و رضوان الهی گردد.

ادیان و شرایع الهی در اصول و اساس مشابه یکدیگر و در سه چیز مشترک‌اند و در واقع در آن سه چیز خلاصه می‌شوند: پرستش خدا، اعتقاد به آخرت، مسؤولیت در برابر نفس و خلق. خداوند مهربان با لطف و عنایتی که به بندگان خود دارد آنان را به حال خودرها نکرده و به وسیله پیامبران خویش دستورهایی برای بندگانش فرستاده است تا با به کار بستن آنها به سعادت و نیکبختی برسند.

پیغمبر گرامی اسلام (ص) مظهر و نمونه والای انسان کامل بود و درباره آن حضرت همین قدر بس که خداوند در قرآن کریم خطاب به آن وجود عزیز فرموده است: «وانک لعلی خلق عظیم» و از سخنان پیامبر اکرم (ص) است که فرمود: «بعثت لاتمم مکارم الاخلاق». تعالیم اسلام در باب اخلاق و خویهای پسندیده از قبیل: عدالت، سخاوت، شجاعت، تواضع، راستگویی، امانت، عفو، وفای به عهد، صبر، شکر، قناعت، زهد، صدق و اخلاص، کمک به درماندگان و ضعفا، احسان، گشاده رویی، اهمیت تعلیم و تعلم، احترام به پیران، اغتنام وقت و مانند اینها تأکید بسیار کرده است؛ از طرف دیگر، مردم را از داشتن اخلاق بد و خویهای ناپسند مانند: غیبت، سخن چینی، حسد، خشم و غضب، حب جاه و مقام، دنیادوستی، ریا، بخل، عجب و تکبر و دیگر صفات زشت بر حذر داشته است.

خواجه حافظ نیز در این زمینه گوید:

حسن مهریان مجلس گرچه دل می‌برد و دین بحث ما در لطف طبع و خوبی اخلاق بود

در مشرق زمین تأکید بر اصول اخلاقی همیشه یکی از ارکان استوار بقای ملل و اقوام بوده است. رؤوس آنچه حافظ در این باب آورده تحذیر از غرور و خودپرستی و مردم‌آزاری و کینه‌توزی و فرار از معاشرت ناجنس و غافل نشدن از مکافات عمل و تشویق به بذل و بخشش و رحم و شفقت و وفا و رفیق‌نوازی و مهر و محبت و رعایت حال زیردستان و مروت با دوستان و مدارا با دشمنان است.

به‌طور کلی اصول عقاید اخلاقی و تربیتی حافظ را می‌توان به شرح زیر خلاصه کرد:

۱. ناپایداری جهان: دنیای حافظ دنیایی است بی‌ثبات و ناپایدار.

نشان عهد و وفا نیست در تبسم گل بنال بلبل عاشق که جای فریاد است

مرا در منزل جانان چه امن عیش چون هر دم جرس فریاد می‌دارد که بر بندید محملها

کاخ آمال و آرزوهای آدمی سست بنیاد، و بنیاد عمر برباد است:

بیا که قصر امل سست بنیاد است بیار باده که بنیاد عمر بر باد است

بادت به دست باشد اگر دل نهی به هیچ در موضعی که تخت سلیمان رود به باد

حافظ بی اعتباری دنیا را در برابر نظر مجسم می‌کند و چون پرهیز از آن را واجب می‌شمارد یکباره دور دنیا و مافیها خط می‌کشد و سخت به قناعت رو می‌آورد، به بوده و نابوده می‌تازد و دم را غنیمت می‌شمارد. دوام یک چنین زندگی، حالتی پدید می‌آورد که در ظاهر قلندری است و در باطن آزادگی، و ما در جای خود درباره قلندری و آزادگی حافظ بحث خواهیم کرد.

بنشین بر لب جوی و گذر عمر ببین کاین اشارت ز جهان گذران ما را بس

اعتمادی نیست بر کار جهان بلکه بر گردون گردان نیز هم

جمشید جز حکایت جام از جهان نبرد زنهار دل مسند بر اسباب دنیوی

۲. حقیقت جویی و دوری از ریا: حافظ معتقد است که غرض از شرایع آسمانی اجتناب از رذایل و پلیدیهای است که جامعه انسانی را تاریک و احیاناً بشر عاقل و متعذر را از هر حیوانی پست تر می‌کند. او معتقد است که: «کار بد مصلحت آنست که مطلق نکنیم»، اما آنچه در جامعه او رواج دارد خلاف آن است. قرآن کریم برای این نیست که صرفاً خوانده شود، بلکه برای آن است که بر اساس تعالیم آن روابط و مناسبات میان انسانها با یکدیگر و انسان و خالق تنظیم شود، در غیر این صورت از نماز و روزه و خواندن قرآن چه حاصل؟

حافظ می‌خور و رندی کن و خوش باش ولی دام تزویر مکن چون دگران قرآن را

نکوهش از ریا و تظاهر در سراسر دیوان حافظ به چشم می‌خورد:

دلم ز صومعه بگرفت و خرقة سالوس کجاست دیر مغان و شراب ناب کجا؟

بشارت بر به‌کوی میفروشان که حافظ توبه از زهد ریا کرد

در میخانه بپستند خدایا پسند که در خانه تزویر و ریا بکشایند

غزالی در کیمیای سعادت درباره ریا در عبادت گوید: بدان که ریا کردن به طاعت‌های حق تعالی از

کبایر است و به شرک نزدیک است، و هیچ بیماری بر دل پارسایان غالبتر از این نیست که چون عبادتی کنند خواهند که مردمان از آن خبر یابند و جمله ایشان را پارسا اعتقاد کنند... حقیقت ریا آن بود که خویشتن به پارسایی فرا مردمان نماید یا خویشتن به نزدیک خلق آراسته کند و اندر دل مردمان قبول گیرد تا وی را حرمت دارند و تعظیم کنند و بهوی به چشم نیکو نگرند، و این بدان بود که چیزی که دلیل پارسایی و بزرگی است اندر دین برایشان عرضه می کند و همی فرا نماید و این پنج جنس است: ریا به شب زنده داری و زردرویی، ریا در پوشیدن جامه های خشن و کهنه، ریا در خواندن ذکر، ریا در طاعت مداوم، و ریا به داشتن مریدان بسیار».

در سورة (ماعون) در تفسیر آیات: «الذین هم یُرَآوُن و یمنعون الماعون» می خوانیم که: «آنها که نماز گزارند و از روح نماز دور و غافل اند، چرا نماز می خوانند؟ تا خود را به ظاهر الصلاحی بیاریند و تادر صف نمازگزاران وارد شوند و خود را بنمایانند و از برکات اجتماع آن پاکدلان بهره مند گردند...».

اگر نماز این نمازگزاران، دور از ریا و برای قرب به خدا باشد باید بکوشند تا منابع زندگی و وسایل عمومی آن (یعنی ماعون) در دسترس همه قرار گیرد و باید حقوق مشروع خلق را ادا کنند و باید چشمشان به سوی خدا و دستشان برای دستگیری بینوایان و ستمزدگان باز باشد «وگرنه تنها نمازگزار و ریاکارند» در دیوان حافظ به نمونه هایی از این گونه ریاکاریها برمی خوریم:

ای کبک خوشخرام کجامیروی بایست غره مشو که گربه زاهد نماز کرد

که مأخذ آن آنچنان که شارحان نوشته اند هر چه می خواهد باشد، از ریاکاریهای زمانه حکایت می کند. ۳. توکل: توکل واگذاردن امور است به خداوند و تکیه کردن بر او و آرام گرفتن دل با او در همه حال. در قرآن کریم آیاتی راجع به توکل است که از جمله آنها این آیات است: «ان الله یحب المتوکلین» (سورة آل عمران بخشی از آیه ۱۵۳): «ومن یتوکل علی الله فهو حسبه» (سورة طلاق، آیه ۳). در قرآن مجید آیاتی است که مفهوم و فضیلت توکل از آنها استنباط می شود، چه توکل بر درک حقیقت توحید مبتنی است و به عبارت دیگر متوکل واقعی آن کس می تواند باشد که به توحید نه فقط به زبان و دل، بلکه به مشاهده برسد و به قول غزالی از پوست به مغز راه یافته باشد. در واقع توکل حقیقی در آخرین مرتبه از توحید نصیب می شود و رسیدن به آن مقام تنها خواص عارفان و قربان و منتهیان را از راه ذوق، و حال و کشف ممکن تواند بود. در شرح آن آمده است: «توکل آن است که از حول و قوت خویش بیرون آیی».

حافظ فرماید:

تکیه بر تقوی و دانش در طریقت کافرست راهرو گر صد هنر دارد توکل بایدهش

البته توکل از نظر اسلام به معنی پیروی از قوانین طبیعی است با اتکاء به فضل و عنایت خداوند. به عبارت دیگر، انسان باید ضمن تلاش و کوشش و تمسک به اسباب و وسایل دنیوی فقط به فضل و عنایت خداوند که آفریننده این اسباب و وسایل است متکی باشد نه به دیگران. بنابراین، مسلم است که توکل با کار و کوشش برای زندگی بهتر هیچگونه تضادی ندارد و نباید توکل را وسیله‌ای برای سستی و تنبلی قرار داد.

کار خود گر به خدا باز گذاری حافظ ای بساعیش که با بخت خدا داده کنی

۴. پندپذیری: حافظ نصیحت پیران و پند بزرگان را راهگشای جوانان و سالکان طریق می‌داند. در سراسر دیوان حافظ جوانان به نصیحت‌پذیری از پیران دعوت می‌شوند:

نصیحت‌گوش کن جاناکه از جان دوست‌تر دارند	جوانان سعادتمند پسند پیر دانا را
چنگ خمیده قامت میخواندت به عشرت	بشنو که پند پیران هیچت زیان ندارد
پیران سخن ز تجربه گویند گفتمت	هان ای پسر که پسر شوی پسند گوش کن
بنده پیر مغانم که ز جهلم برهاند	پسر ما هر چه کند عین عنایت باشد

۵. بلندنظری و وسعت دید در طریق معرفت: خواجه به همه ملل و اقوام به چشم رأفت و ترحم می‌نگرد و گروهی را که به بیراهه می‌روند معذور می‌دارد و اختلافات بشری را ناشی از محدود بودن افق دید و فکر کوتاه انسانها می‌داند:

جنگ هفتادودو ملت همه را عذر بسنه چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند

۶. آزادگی و وارستگی: آزادگی خواجه مربوط به همین وسعت دید و بلندنظری وی بود که نمی‌گذاشت تا شاعر عمر خویش را به یکباره در خدمت ارباب بی‌مروت دنیا تباه کند. از این روی فریاد برمی‌آورد و می‌گوید:

بر در ارباب بی‌مروت دنیا	چند نشینی که خواجه کی به در آید؟
خشت زیر سر و بر تارک هفت اخترپای	دست قدرت نگر و منصب صاحبجاهی

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود زهرچه رنگ تعلق پذیرد آزاد است

ملک آزادگی و کنج قناعت گنجی است که به شمشیر میسر نشود سلطان را

۷. ارزش دوست و دوستی: حافظ در دوستی، صمیمی و پایدار است: برای دوست خوب و یکرنگ ارزشی بالاتر از جان عزیز قائل است. خاک راه دوست را توتیای دیده می‌داند و خواسته دوست را بر مراد و خواسته خود مقدم می‌شمارد. حاضر نیست سر مویی از دوست را در مقابل عالم بفروشد. خلاصه آنکه رفیق را کیمیای سعادت می‌داند و بس. این دوست صدیق و رفیق شفیق همان است که عنصر المعالی در قابوس‌نامه و غزالی در کیمیای سعادت و خواجه نصیر در اخلاق ناصری درباره اش داد سخن داده‌اند. این همان دوستی است که شیخ اجل سعدی نیز در باب او می‌گوید:

گر دنی و آخرت بیارند کاین جمله بگیر و دوست بگذار
ما یوسف خود نمی‌فروشیم تو سیم سیاه خود نگهدار

مولانا جلال‌الدین نیز ارزش دوست و اهمیت مقام دوستی را چنین متذکر می‌شود:

بیا تا قدر یکدیگر بدانیم که تا ناگه ز یکدیگر نعمانیم
کریمان جان فدای دوست کردند سگی بگذار، ما هم مردمانیم
غرضها تیره دارد دوستی را غرضها را چرا از دل نرانیم
چو بر گورم بسخواهی بوسه دادن رخم را بوسه ده کاکون همانیم

در دیوان حافظ دست کم پنج غزل به موضوع دوست و دوستی اختصاص یافته است که از آن میان سه غزل مردف به ردیف دوست است با مطلعهای زیر:

آن پیک نامور که رسید از دیار دوست آورد حرز جان زخط مشکبار دوست

صبا اگر گذری افتدت به کشور دوست بیار نغمه‌ای از گیسوی معنبر دوست

مرحبا ای پیک مشتاقان بده پیغام دوست تا کنم جان از سر رغبت فدای نام دوست

گذشته از این موارد، حافظ در ضمن پاره‌ای دیگر از غزلها نیز به مناسبت مقام، از اهمیت دوست در زندگی انسان سخن می‌گوید:

درخت دوستی نشان که کام دل به بار آرد نهال دشمنی برکن که رنج بی‌شمار آرد
 به حق صحبت دیرین که هیچ محرم راز به یار یک جهت حق‌گزار مانرسد
 یار مفروش به دنیا که بسی سود نکرد آنکه یوسف به زر ناسره بفروخته بود
 اوقات خوش آن بود که با دوست بسر رفت باقی همه بی‌حاصلی و بیخبری بود

رفیق شفیق، درست پیمان و باوفاست و همه جا یار و مونس انسان است. او کیمیایی است که مس وجود انسان را به طلا مبدل می‌سازد و سعادت و خوشبختی به همراه می‌آورد:

اگر رفیق شفیقی درست پیمان باش حریف خانه و گرمابه و گلستان باش
 دریغ و درد که تا این زمان ندانستم که کیمیای سعادت رفیق بود رفیق
 از طرف دیگر، خواجه بر لزوم احتراز از همنشینی دوست بد و مصاحب ناجنس تأکید می‌ورزد:

نخست موعظه‌پیر صحبت این حرفست که از مصاحب ناجنس احتراز کنید
 چاک خواهم زدن این دلق ریایی چه کنم روح را صحبت ناجنس عذاب‌یست الیم

دوست حقیقی به نظر حافظ از خویشاوندان نیز به شخص نزدیکتر است و این همان دوستی است که صاحب قابوس‌نامه درباره‌ او گفته است: «حکیمی را گفتند که دوست بهتری یا برادر. گفت: برادر نیز دوست به».

۸. مقام رضا: به قول غزالی «رضا به قضای حق تعالی بلندترین مقامات است و هیچ مقام ورای آن نیست.» و از این گفت: رسول صلوات الله علیه: «الرضا بالقضا باب الله الاعظم» گفت: درگاه مهین حق تعالی رضاست به قضای وی. و چون رسول، صلوات الله علیه، از قومی پرسید که نشان ایمان شما چیست؟ گفتند: «در بلا صبر کنیم و بر نعمت شکر کنیم و به قضا رضا دهیم.» حافظ گوید:

من و مقام رضا بعد ازین و شکر رقیب که دل به درد تو خو کرد و ترک درمان گفت
 بیا که هاتف میخانه دوش با من گفت که در مقام رضا باش وز قضا مگریز

رضا در نزد صوفیان عبارت است از خشنودی دل بدانچه خدا بر شخص پسندد و تسلیم محض در برابر آن. مولانا جلال الدین در دفتر اول مثنوی گوید:

ای بدی که تو کنی در خشم و جنگ	با طربتر از سماع و بانگ جنگ
ای جفای تو ز دولت خوبتر	و انتقام تو ز جان محبوبتر
عاشقم بر قهر و بر لطفش به جد	بوالعجب من عاشق این هر دو ضد

همچنین در دفتر سوم مثنوی در باب رضا چنین آورده است:

هیچ دندانی نخندد در جهان	بی‌رضا و امر آن فرمان روان
هیچ برگی در نیفتد از درخت	بی‌رضا و حکم آن سلطان بخت
چون قضای حق رضای پنده شد	حکم او را بنده خواهنده شد
بنده‌ای کش خوی و خلقت این بود	نی جهان بر امر و فرمانش رود؟

خواجه حافظ نیز در مقام رضاست و از دوست جز دوست و رضای او چیز دیگری نمی‌خواهد:

فراق و وصل چه باشد رضای دوست طلب که حیف باشد ازو غیر او تمنایی

۹. حسن سلوک در زندگی: حافظ آسایش دو گیتی را در حسن سلوک با دشمنان و مروت با دوستان می‌داند، از آزار رساندن به دیگران بیزار است و ما را نیز بدین فکر عالی ترغیب می‌نماید:

آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرفست	با دوستان مروت با دشمنان مدارا
مباش در پی آزار و هرچه خواهی کن	که در شریعت ما غیز ازین گناهی نیست
دلا معاش چنان کن که گربلغزد پای	فرشته‌ات به دو دست دعا نگه دارد

۱۰. عشق به وطن مألوف: حافظ به شیراز و زیباییهای آن عشق می‌ورزد و طاققت فراق و جدایی از این خطه زیبا و جان‌پرور را ندارد:

نمی‌دهند اجازت مرا به سیر و سفر	نسیم باد مصلا و آب رکناباد
شیراز و آب رکنی و این باد خوش نسیم	عیش مکن که خال رخ هفت کشورست

خوشا شیراز و وضع بسی‌مثالش خداوندا نگه‌دار از زوالش
ز رکناپاد ما صد لوحش‌الله که عمر خضر می‌بخشد زلالش
به شیراز آی و فیض روح قدسی بجوی از مردم صاحب‌کمالش

۱۱. وقت‌شناسی و صبر و ثبات در کارها: خواجه موفقیت در کارها را در رعایت وقت و استفاده درست از لحظات عمر عزیز و صبر و ثبات می‌داند:

قدر وقت ار نشناسد دل و کاری نکند بس خجالت که ازین حاصل اوقات ببریم
این یک دودم که دولت دیدار ممکن است دریاب کام دل که نه پیداست کار عمر
صبر و ظفر هر دو دوستان قدیمند بر اثر صبر نوبت ظفر آید
ساقی بیا که هاتف غیم به مژده گفت با درد صبر کن که دوا می‌فرستمت
این که پیرانه سرم صحبت یوسف بنواخت اجر صبرست که در کلیه احزان کردم

۱۲. امید به عفو و رحمت الهی: خواجه هرگز از لطف و رحمت الهی نومید نمی‌شود و در همه حال به درگاه رفیع الهی چشم دارد و منتظر عفو و رحمت اوست:

کمر کوه کمست از کمر مور اینجا ناامید از در رحمت مشو ای باده‌پرست
به جان دوست که غم پرده بر شما ندرد گر اعتماد بر الطاف کارساز کنید
سهو خطای بنده گرش اعتبار نیست معنی عفو و رحمت آموزگار چیست؟

اندیشه‌های اخلاقی حافظ محدود به این موارد یاد شده نمی‌شود، بلکه سراسر دیوان شاعر مشحون از درسهای زندگی و حکمت و پند و اندرز است که به علت ضیق وقت به پاره‌ای از آنها فهرست‌وار اشاره می‌شود: قناعت و خرسندی، امید به آینده، نکوهش تنبلی و بی‌هتری، حقیقت‌جویی، نکوهش علم بی‌عمل، دوری از کبر و غرور، نکوهش رشک و حسد، دوری از حکام ظلم و جور، وفای به عهد، دستگیری از ضعیفان و مستمندان، مداومت در ذکر و دعای شب و خواندن قرآن کریم، ادب و جوانمردی و مانند اینها.

مأخذ:

۱. قاسم غنی، تاریخ تصوف در اسلام، کتابفروشی زوار، ۱۳۴۰.
۲. جلال همایی، مقام حافظ، کتابفروشی فروغی.
۳. مرتضی مطهری، تماشاگاه راز، تهران، ۱۳۵۹.
۴. عبدالرحیم نبهی، علم اخلاق، تهران ۱۳۳۲.
۵. احمدعلی رجایی، فرهنگ اشعار حافظ، کتابفروشی زوار، ۱۳۴۰.
۶. علی اصغر حکمت، دزسی از دیوان حافظ، ۱۳۲۰.
۷. محمدعلی بامداد، حافظ‌شناسی، ابن‌سینا، ۱۳۳۸.
۸. مجموعه سخنرانیهای کنگره حافظ، دانشگاه شیراز، ۱۳۵۰.
۹. محمد معین، حافظ شیرین سخن، تهران، ۱۳۱۹.
۱۰. حافظ‌شناسی، به کوشش سعید نیاز کرمانی، ج پنجم، ۱۳۶۶.
۱۱. عبدالحسین هژیر، حافظ تشریح، انتشارات اشرفی، ۱۳۴۵.
۱۲. محمد غزالی، کیمیای سعادت، کتابخانه مرکزی، ۱۳۳۳.
۱۳. طالقانی، پرتوی از قرآن، تهران، ۱۳۴۵.